پیشخوان

در حاشیه انتشار یادمان ماهنامه «شاهدیاران» برای شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

حدیث «پایمردی و جاودانگی»

علی احمدی فراهانی

در طول تاریخ، استعمار غرب هر زمان به رنگی، در عرصه سیاسی و اجتماعی سرزمین ما جلوه‌گری کرده و با ترفندهای گوناگون به غارت ثروت‌های مادی و معنوی ما پرداخته است. این اژدهای هفت سر، چنان در شیوه‌های چپاولگری کارکشته است که غالباً هنگامی مقاصد شوم او آشکار می‌گردد که کار از دست بشده و رشته کار به دست او افتاده است. یکی از برهه‌های تاریخی که همگان اعم از روشنفکران و برخی علما را چنان دچار ذوق‌زدگی کرد که دست‌های پنهان استعمار را در پس پرده ندیدند یا ندیدند و به روی خود نیاوردند، عصر مشروطه است. ایرانیان که از ظلم و جور حکام قاجار و عقب‌ماندگی کشور به ستوه آمده بودند، دل به شعار دلفریب و خوش آب و رنگ مشروطه سپردند، غافل از آنکه رندان، تحت پوشش این عنوان در پی نابود کردن ریشه‌هایی هستند که قاجار با تمام مفاسد ریز و درشت خود جرئت انجام آن را نداشت و آن چیزی نبود جز ریشه‌کن کردن تشیع که همواره ضامن بقا و استقلال این سرزمین بوده است. در هنگامی که غبار فتنه چشم انسان‌های معمولی را کور می‌کند و کشف حقیقت ناممکن می‌شود، تنها افراد خاصی قادرند حقایق را فهم کنند و از پس غبارها، چهره واقعی فتنه‌گران را تشخیص بدهند و شیخ شهید، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری یکی از این نوادر بود. او که از علمای طراز اول تهران بود و بسیاری پایه فضل او را برتر از طباطبایی و بهبهانی دانسته‌اند، در رهبری و پیشتازی در نهضت مشروطه زبانزد خاص و عام است، بدان‌گونه که دشمنان قسم‌خورده وی نیز بدین امر اذعان دارند. شیخ در ابتدای ظهور مشروطیت با سایر روحانیون مشروطه‌خواه همفکر و همقدم بود و با اینکه دوست عین‌الدوله، صدراعظم وقت بود، در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم(ع) و شهر قم شرکت کرد. او تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای

شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در میان برخی اصحاب و یارانش

ملی، در نگهبانی از مشروطه از بذل کمترین همراهی و کمکی دریغ نکرد، با این همه او در پی رواج شریعت بود، از این رو چون آن روی سکه مشروطیت را دید و نقشه استعمار برای جایگزینی حکومتی سکولار تحت پوشش مشروطه و قانون اساسی و رواج بی‌بند و باری تحت عنوان دموکراسی را دریافت، علم مخالفت با این نوع مشروطه را برافراشت و گفت:«همین که مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دایر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد، از اثنای نطق‌ها و لوایح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد، از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم، لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت...»

هدف روشنفکرانی چون سید حسن تقی‌زاده، برقراری حکومتی سکولار بود، لذا تحت رهبری ارباب خود یعنی دولت انگلستان، علیه شیخ به جوسازی پرداختند و توانستند مردم را از رهنمودهای او محروم سازند و پس از اندکی، پنجاه سال سلطنت دودمان پهلوی را بر ملت ایران تحمیل کنند. باند تقی‌زاده به فرمان انگلیس، ابتدا شیخ را بر دار کشید، اقدام به ترور بهبهانی کرد و از سید محمد طباطبایی خواست تا در سیاست دخالت نکند وگرنه به سرنوشت بهبهانی دچار خواهد شد. علامه امینی صاحب الغدیر در کتاب شهداء الفضیله در وصف فضایل شیخ می‌نویسد:«دسته‌ای از تبهکاران، او را که دشمن زشتکاری و فریب و کفر بود، مانع خویش یافتند و او را به دار آویختند و شهید دست ظلم و تجاوز گشت، قربانی راه تبلیغ دین، شهید راه خدا، شهید مبارزه با زشتی و تباهی و فریب شد.»

جلال آل‌احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» می‌نویسد: «... از آن روز بود که نقش غرب‌زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعش آن بزرگوار را بر سر دار، همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب‌زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.» آری! نوابغی چون شیخ فضل‌الله نوری همواره توسط استعمار که حضور چنین کسانی را مانع چپاولگری‌های خود می‌دانند، مورد هجمه بوده و غالباً به شهادت رسیده‌اند. این جریان همواره وجود داشته و خواهد داشت و ما نظاره‌گران تاریخ تنها با شناخت این چهره‌ها و برخورداری از تجارب منحصر به فرد آنان است که می‌توانیم جامعه‌ای هوشیارتر و موفق‌تر بسازیم. یادمانی که از آن سخن می‌رود، در همین راستا و برای روشن‌تر شدن چهره این عالم مبارز و یگانه و زدودن غبار تحریف‌ها از این مقطع مهم تاریخ معاصر تدارک دیده شده است. امید آنکه پژوهشگران تاریخ را یاریگر باشد.

۱۳۵۸. امیر سپهبد ولی‌الله قرنی در آغاز این روزهای کار در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

روایت‌ها و تأملاتی در باب چگونگی ترورِ نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

امیر در «روز واقعه»

شاهد توحیدی

در آغاز این روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، رویدادی رخ نمود که بسیاری از آن به عنوان آغازی بر چرخه ترورهای پس از انقلاب یاد می‌کردند، تعبیری که چندان نادرست نیز نبود. درنوشتار پیش روی و با اتکا به پاره‌ای روایات، به چند و چونِ ترور شهید سپهبد ولی‌الله قرنی، نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران پرداخته شده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان را به کار آید.

■■■

فقید سعید، شهید سپهبد ولی‌الله قرنی را می‌توان از جمله چهره‌هایی دانست که در تاریخ انقلاب اسلامی، اول ترور شخصیت گشت و سپس ترورِ شخص. گناه نابخشوده او این بود که در وقایع کردستان در آغازین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، اعلام کرد که تنها خود را مطیع امام خمینی(ره) می‌داند و از اجرای منویات غیرمنطقی وزیر وقت کشور دولت موقت امتناع ورزید. این موجب گشت که حجم گسترده‌ای از تبلیغات مطبوعاتی علیه وی ایجاد و از وی چهره‌ای غیر منعطف و خشن به جامعه معرفی گردد. این فرآیند نهایتاً، بر کناری آن شهید با حکم مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر وقت را در پی داشت و در واقع عملاً، عالی‌ترین مقام اجرایی کشور با این حکم، برموج شایعات در جامعه مهر تأیید نهاد!

■ آقای نخست‌وزیر، به شما دروغ می‌گویند!

روایت‌هایی خواندنی در باب چالش آن شهید ارجمند با دولت موقت و رئیس آن وجود دارد، که آنچه توسط حجت‌الاسلام و المسلمین غلامرضا صفایی در این‌باره نقل شده، جالب توجه و پرمعناست:«به یاد می‌آورم روزی در اتاق شهیدقرنی بودم و داشتم با ایشان صحبت می‌کردم. به منشی‌شان گفته بودند تلفن‌ها را وصل نکنید، اما ناگهان دیدم که فقط یک تلفن را وصل کردند. از صحبت‌های ایشان با گوشی، فهمیدم که مهندس بازرگان آن سوی خط است. هیچ وقت قیافه شهیدقرنی را در آن حالت فراموش نمی‌کنم، به قول معروف صورتش مثل لبو سرخ و رگ‌های گردنش متورم شده بود و البته فردی سالخورده هم بود. بنده آن روز نمی‌شنیدم که مهندس بازرگان از آن طرف خط چه می‌گوید، فقط می‌دیدم که آقای قرنی سراپا گوش بود و می‌گفت:آقای مهندس، آقای نخست‌وزیر، به خدا قسم من دستور بمباران کردستان را نداده‌ام، اشتباه به عرضتان رسانده‌اند. در واقع داشت توضیح می‌داد که ضد انقلاب، درصدد تجزیه کردستان از کشور ایران است و اینطور توضیح می‌داد که: من خواسته‌ام به آنها بگویم ارتش زنده است، به همین دلیل به نیروی هوایی دستور داده‌ام پرواز کنند و دیوار صوتی را بشکنند، نه بمبی ریخته‌ایم و نه موشکی. دوباره از آن طرف، مهندس بازرگان صحبت می‌کرد و باز هم بنده نمی‌دانستم چه می‌گفت ولی شهید قرنی لحظه به لحظه عصبانی و ناراحت‌تر می‌شد و قسم می‌خورد که: آقای نخست‌وزیر، به شما دروغ می‌گویند، ما دستور بمباران نداده‌ایم، فقط دیوارصوتی را شکسته‌ایم تا آنهایی که به اسم دموکرات دست به اسلحه برده‌اند، بدانند که ارتش زنده است و نمی‌توانند جمله شاه را که گفته بود: «اگر از ایران بروم، اینجا ایرانستان می‌شود، عملی کنند...» در نهایت هم آقای بازرگان گوشی را قطع کرد، یا شاید هم خود شهید قرنی گوشی را بدون خداحافظی گذاشت؛ از شدت ناراحتی و اینکه هر چه قسم می‌خورد مهندس بازرگان قبول نمی‌کرد. چند لحظه بعد، وقتی با ایشان صحبت کردم، احساس کردم که خستگی‌شان به آخرین درجه رسیده و به فکر استعفا هستند. نهایتاً هم متن استعفایشان را به حضرت امام(ره) نوشتند که متنش در کتاب «ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی» آمده است. بعد هم طولی نکشید که تیمسار را در منزل مورد حمله قرار دادند و به شهادت رساندند». [۱]

■ می‌گویید اسلحه‌هایمان را بدهیم به اینها؟

شاید گویاترین سندی که از نگاه صحیح سپهبد قرنی و رویکرد وی در ماجرای کردستان حکایت دارد، یکی از واپسین خطبه‌های نمازجمعه مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی است که وی به عنوان یکی از اعضای هیئت حسن نیت، به افشای رویکرد منافقانه حزب دموکرات کردستان پرداخت و به گونه‌ای صریح، سپهبد قرنی را از اتهامات وارده تبرئه نمود. آن فقید سعید، در بخشی از خطبه مزبور گفت: «تا وارد شدیم، عوامل و دور و بری‌های اینها داد و فریاد برداشتند که: ارتشی‌ها جوان‌های ما را کشته‌اند، زن‌های ما را کشته‌اند. بمب و خمپاره بر سر ما ریخته‌اند، خب ما را ناراحت کردند که چرا باید ارتش این کار را بکند؟ چه جنگی داشته با این مردم؟ خدا رحمت کند مرحوم قرنی را، با او تماس گرفتیم و او گفت که ما دستوری نداده‌ایم برای حمله به مردم. اینها از بالا و پایین حمله می‌کنند به پادگان؛ ما دفاع نکنیم؟ اسلحه‌هایمان را بدهیم به اینها؟ سربازان خود را به کشتن بدهیم؟ ما باز هم باور نکردیم!... در جلسه‌ای که رفتیم در میدان عمومی، چند عدد از این چیزهایی که شبیه کله قند است، جلوی ما گذاشتند که با اینها ما را کشته‌اند! در بیمارستان‌ها رفتیم، (دیدیم) عجب وضعی پیش آمده بود. بالاخره رفتیم پادگان برای اینکه اعتراض کنیم چرا بر سر مردم خمپاره ریخته‌اید؟ ـ ببینید دسیسه را، تبلیغات را ـ بعد هم متوجه شدیم یک عده جوان‌های سرباز متدین و متعهد ایستادگی کرده‌اند در برابر حمله آنها و از سویی دیگر هم دو سه نفر سرهنگی که خودشان بومی آنجا بودند، گفتند آقا، برعکس، اینها هستند که به ما حمله می‌کنند. وضع پادگان در یک سطح پایینی واقع شده است که از بالا و پایین شب و روز به ما حمله می‌کنند؛ ما دفاع نکنیم؟ من گفتم خب، حمله می‌کنند، (ولی شما) چرا با خمپاره به اینها حمله کرده‌اید؟ گفتند خمپاره نیست، اینها مشعل است که ما به هوا پرت می‌کنیم، تا اطراف را خوب ببینیم. بعد، درِ جعبه را باز کردند، مشعل‌ها را به هوا پرت کردند و گفتند بعد از آنکه سوختش تمام شد، اگر جایی سقوط کند، آسیبی نمی‌رساند. همین‌ها را برداشته بودند این فریبکارها، جلوی ما آورده بودند که با این خمپاره‌ها ما را کشته‌اند؛ از هر فرصتی استفاده کردند، آن وقت برای من پیام می‌فرستند علما و سران آنجا؛ که به ما مثل مغول‌ها حمله می‌کنند؛ که این ارتش شما آمده و ما را می‌کوبد!...». [۲]

■ همسایه‌ها در زمان تیراندازی داشتند از پنجره‌ها نگاه می‌کردند!

نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی بر این باورند که همواره ترور شخصیت مقدمه ترور شخص و البته کم هزینه کردن آن بوده است. آنچه درباره شهید سپهبد قرنی رخ داد نیز همین نکته را تداعی می‌کند. تروریست‌های فرقان با جسارتی عجیب، درآغاز یک روزِ جمعه و در برابر چشم همسایگان و عابرانی که تاب رویارویی با تروریست‌ها از آنان سلب گشته بود، به خانه آن شهید حمله بردند و با خلع سلاح و ارعاب محافظ شخصی قرنی، با شلیک دوگلوله او را به شهادت رساندند و از محل گریختند! محسن شجاعی راننده و محافظ سپهبد، بعدها ماجرای آن لحظه را اینگونه روایت کرد: «یک روز متوجه شدم یک گروه نقاش ساختمان به خانه ایشان آمده، تا جاهایی از منزل مثل نرده‌های زنگ زده سایبان ماشین را رنگ کند. به همین منظور کارگرها وسایل نقاشی‌شان را آورده بودند داخل خانه، ماشین تیمسار را هم به خاطر رنگ‌کاری، موقتاً بیرون از خانه گذاشته بودند. به نقاش‌ها گفتم شما که دارید اینجا کار می‌کنید، مواظب باشید که یک وقت در حیاط را باز نکنید، هر کسی در زد، فقط من در را باز می‌کنم، شما کارتان را انجام دهید. کلتم کنارم بود و لب حوض نشسته بودم، یکی از نقاش‌ها روی نردبان بود، دیگری هم داشت نقاشی می‌کرد، یک پسربچه هم همراهشان بود که سطل‌ها را تمیز می‌کرد. تیمسار یک سینی چای پایین آورد و به ما گفت صبحانه خورده‌اید؟ گفتم بله، گفت اگر نخورده‌اید بیاورم گفتم نه، دو سه تا شیرینی هم همراه خود آورده بود. گفتم تیمسار، اینها که بالا نشسته‌اند مدام دارند ما را کنترل می‌کنند، منظورم کسانی بودند که از بالکن یکی از اتاق‌های هتل واقع در روبه‌روی خانه بر ما مشرف بودند ـ شهید قرنی گفت:«چقدر تو به اینها گیر می‌دهی!...» حدود ساعت ۹ ـ ۸:۳۰ صبح بود، همین طور که داشتیم چای می‌خوردیم، در خانه را زدند. تا من بلند شدم که در را باز کنم، پسربچه‌ای که کمک‌حال نقاش‌ها بود بی‌اختیار دوید و در را باز کرد. تا من به بیرون برسم، یکی از آن فرقانی‌ها اسلحه کلاشینکف را زیر گلویم گذاشت، کلتم را که کالیبر ۴۵ داشت، از من گرفت و با ضربه‌ای خشابش را بیرون پراند و خشاب را گوشه باغچه انداخت. کلتم را هم پرت کرد طرف دیگر حیاط! مهاجمین مرا هل دادند و به رویم رگبار بستند، من هم اشهدم را گفتم و به دیوار چسبیدم، فقط مدام می‌گفتم تو را خدا به تیمسار کاری نداشته باشید، آدم خوب و خیرخواهی

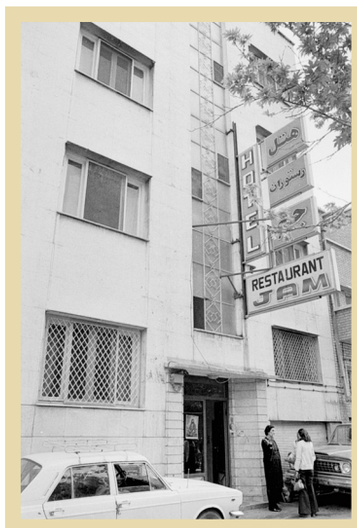

نمایی از هتل جم تهران، مکانی که فرقانیان خانه سپهبد را زیر نظر داشتند

فقید سعید، شهید سپهبد ولی‌الله قرنی را می‌توان از جمله چهره‌هایی دانست که در تاریخ انقلاب اسلامی، اول ترور شخصیت گشت و سپس ترورِ شخص. گناه نابخشوده او این بود که در وقایع کردستان در آغازین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، اعلام کرد که تنها خود را مطیع امام خمینی(ره) می‌داند و از اجرای منویات غیرمنطقی وزیر وقت کشور دولت موقت امتناع ورزید. این موجب گشت که حجم گسترده‌ای از تبلیغات مطبوعاتی علیه وی ایجاد و از وی چهره‌ای غیر منعطف و خشن به جامعه معرفی گردد

است، گفتند ساکت شو، حرف نزن! بعد به داخل حیاط دویدند، دو تیر شلیک کردند، سوار موتور شدند و به سرعت از محل رفتند. کارگر بنایی هم که در کوچه تیرآهن کوتاهی در دستش بود، با شنیدن صدای گلوله ماتش برده بود، در حالی که اگر آن تیرآهن را جلوی موتور می‌انداخت، ضاربان موتورسوار نمی‌توانستند فرار کنند ولی چون شوکه شده بود، نتوانست کاری کند و آنها هم فرار کردند. وقتی مهاجمین در بدو ورود ما را به رگبار بستند، سیمان‌های دیوار هتل مثل گلوله به صورت من می‌پاشید، اما گلوله‌ای به من نخورد. باری، بعد از اینکه ضاربین فرار کردند، من رفتم داخل حیاط و دیدم تیمسار گوشه‌ای از حیاط افتاده، یک گلوله به ران پای چپ و یک گلوله هم به سمت راست شکمش اصابت کرده بود، تیرها جایی نبودند که بتوانند ایشان را بکشند ولی تقدیر چنین بود که تیمسار شهید شوند. همسایه‌ها هم در زمان تیراندازی داشتند از پنجره‌ها نگاه می‌کردند ولی جرئت بیرون آمدن نداشتند. نمی‌دانم آن لحظه من چه قدرتی پیدا کرده بودم که تیمسار را توانستم بغل کنم و ببرم داخل ماشین، با همان بنز زردرنگی که متعلق به اداره بود و صبح به وسیله آن بر سر کار آمده بودم، از کوچه با دنده عقب رفتم و با بیشترین سرعتی که می‌توانستم رانندگی کردم. تیمسار هم در حین رانندگی با من صحبت می‌کردند، ناله می‌کردند و می‌گفتند چیزی نیست، یواش برو. گفتم آقا، حرف نزنید تا خونریزی‌تان بیشتر نشود، شما را زود باید به بیمارستان برسانم. خلاصه ایشان را به بیمارستان رساندم. تیمسار را روی برانکارد گذاشتند و از این اتاق به آن اتاق می‌بردند. بر اثر اصابت گلوله، خونریزی داخلی شدت پیدا کرده بود. خانواده‌شان هم آمده بودند و خیلی ناراحت بودند. ما هم از ناراحتی بر سر و صورت خودمان می‌زدیم و در نهایت ایشان به رحمت خدا رفت». [۳]

دکتر هادی منافی: ایشان را به اتاق عمل بردیم ولی قبل از اینکه بتوانیم کاری برایشان انجام دهیم، شهید شدند. هنوز و پس از گذشت سی و سه سال، همواره اولین چیزی که از تیمسار قرنی به یاد می‌آورم، همین ماجراست که تلخ و غم‌انگیز نیز هست. به هر حال اوایل پیروزی انقلاب بود، ما هنوز آن‌طور که باید و شاید بر اوضاع و احوال کشور مسلط نشده بودیم

■ خون سازگار با بدن ایشان را نداشتیم!

شاید عده‌ای از مخاطبان این گزارش تاریخی، مطلع نباشند که پیکر تیرخورده اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی، در هنگام ورود به بیمارستان، توسط دکتر محمد هادی منافی چهره شاخص و شناخته شده پزشکیِ انقلاب، مورد معاینه و عمل قرار گرفته است. لذا روایت وی از لحظه ورود پیکر سپهبد قرنی به بیمارستانِ مهرِ تهران، تا لحظه شهادت وی، خواندنی است. دکتر منافی علت شهادت سپهبد را از یک سو، اصابت تیر به دریچه آئورت قلب و از سوی دیگر، نبود خون لازم با گروه خونی موافق در بیمارستان ذکر کرده است. دکتر منافی در این‌باره می‌گوید:«اوایل انقلاب و در واقع سال ۱۳۵۸ بود که من تازه از مشهد برگشته بودم، طبق روال عادی، به بیمارستان مهر رفتم که متوجه شدم تیمسار قرنی را غرقه در خون به بیمارستان آورده‌اند. یک تیر به زیر جناق و گلوله دیگری هم به ران پای ایشان اصابت کرده بود، برای بیرون آوردن گلوله زیر جناق، تیمسار قرنی را به سرعت به اتاق عمل بردیم اما متأسفانه تیر، به شریان اصلی و آئورت ایشان برخورد کرده بود و گروه خون شهید قرنی هم از نوع منفی و نایاب بود. بدتر از همه اینکه از وقتی که افراد گروه فرقان که تیمسار قرنی را در خانه‌اش که حدود میدان ولی‌عصر(عج) و روبه‌روی هتل کوثر فعلی قرار داشت ترور کرده بود، به مدت ۲۰ دقیقه تا نیم ساعت به انحای مختلف، جسم نیمه‌جان ایشان را در محل ترور معطل کرده بودند و تیمسار هم خون زیادی از دست داده بود. تعداد دیگری از ضاربان ـ یعنی همدستان آنها ـ با لباس مبدل برای تظاهر به کمک، آنجا رفته بودند و به جای کمک کردن، تیمسار را در محل حادثه معطل کرده بودند. آن‌طور که به ما گفته‌اند در حیاط باز بوده که به تیمسار شلیک کردند، در همین حین هم عده‌ای برای کمک به داخل خانه رفته بودند تا محل زخم‌ها را پانسمان کنند و به این ترتیب نیم ساعت زمان طلایی و مهم از نظر درمانی، از دست رفته بود و از آنجاکه شریان اصلی آسیب دیده بود، خون زیادی از تیمسار رفته بود، ما هم خون سازگار با بدن ایشان را نداشتیم که تزریق کنیم... معلوم بود خونریزی داخلی کرده‌اند.

بالاخره ایشان را به اتاق عمل بردیم ولی قبل از اینکه بتوانیم کاری برایشان انجام دهیم، شهید شدند. هنوز و پس از گذشت سی و سه سال، همواره اولین چیزی که از تیمسار قرنی به یاد می‌آورم، همین ماجراست که تلخ و غم‌انگیز نیز هست. به هر حال اوایل پیروزی انقلاب بود، ما هنوز آن‌طور که باید و شاید بر اوضاع و احوال کشور مسلط نشده بودیم و ایشان نیز اولین شهید ترور در بین سران نظام به حساب می‌آمدند. یعنی ما از این نظر نیز بی‌تجربه بودیم و در کار پیشگیری از ترور و اعمال فوریت‌های پس از حوادث احتمالی اینچنینی هم چندان وارد نبودیم». [۴]

■ «حمید نیکنام»؛ قاتل اولین رئیس ستاد مشترک ارتش

حمیدرضا نقاشیان، از اولین چهره‌هایی است که به فرایند پیگیری اطلاعاتی گروهک موسوم به «فرقان» و رصد فعالیت‌های تروریستی آن پیوسته است. نقاشیان ـ که عمدتاً مردم وی را در کسوت یکی از محافظانِ همیشه حاضر امام خمینی(ره) دیده‌اند ـ نیز پس از گفت‌وگو با حمید نیکنام (ضارب شهید قرنی)، روایتی از نحوه ترور سپهبد قرنی و به ویژه نحوه استقرار فرقانیان در هتل مشرف بر منزل آن شهید دارد:«اولین زندانی آنجا حمید نیکنام بود که سپهبد قرنی را به عنوان مصداق «زور» از مجموعه «زر و زور و تزویر»، ترور کرده بود و ترور ناجوانمردانه‌ای هم بود. در مقابل منزل ایشان در خیابان ولی‌عصر هتلی بود که نیکنام به اتفاق یکی از دوستانش به نام محمدعلی بصیری به آنجا می‌روند و اتاقی می‌گیرند. بصیری که فارغ‌التحصیل دانشگاهی در جنوب کشور فیلیپین بود، بعداً قاتل مرحوم مطهری هم شد. وقتی آنها به هتل می‌روند، تنها اتاق خالی در قسمت جنوبی هتل بوده که بر منزل مرحوم قرنی مشرف نبود. آنها یکی دو روزی در هتل می‌مانند و احتمالاً پولی هم خرج می‌کنند و اتاقشان را عوض می‌کنند و اتاقی مشرف به منزل مرحوم قرنی می‌گیرند. شهید قرنی رئیس ستاد بود و طبیعتاً برای ایشان محافظانی گذاشته بودند. آنها تصمیم می‌گیرند ترور را صبح زود و وقتی که ایشان از منزل خارج می‌شود، انجام بدهند. یک روز صبح زود، قبل از اینکه ماشین دنبال سپهبد قرنی بیاید، از آن بالا می‌بینند که باغبان دارد در حیاط کار می‌کند، در می‌زنند، او در را باز می‌کند و اینها وارد حیاط می‌شوند و سپهبد قرنی را ترور می‌کنند». [۵]

■ پی‌نوشت:

۱ ـ ماهنامه شاهد یاران، شماره ۸۲، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی

۲ ـ همان، سخنان آیت‌الله طالقانی در یکی از واپسین خطبه‌های نماز جمعه تهران

۳ ـ همان، گفت‌وگو با محسن شجاعی

۴ ـ همان، گفت‌وگو با دکتر محمدهادی منافی

۵ ـ کتاب ماه فرهنگی –تاریخی یادآور، ویژه‌نامه گروه فرقان، گفت‌وگو با حمیدرضا نقاشیان

نمایی از حیاط منزل سپهبد، ساعتی پس از ترور وی توسط فرقان

شاید گویاترین سندی که از نگاه صحیح سپهبد قرنی و رویکرد وی در ماجرای کردستان حکایت دارد، یکی از واپسین خطبه‌های نماز جمعه مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی است که وی به عنوان یکی از اعضای هیئت حسن نیت، به افشای رویکرد منافقانه حزب دموکرات کردستان پرداخت و به گونه‌ای صریح، سپهبد قرنی را از اتهامات وارده تبرئه نمود